

## چندفرهنگ‌باوری و همبستگی ملی: تأملی انتقادی

علی کریمی\*

E-Mail: akm10@umz.ac.ir

### چکیده:

تنوع فرهنگی واقعیت کهن جوامع بشری است؛ اما ایدئولوژی، گفتمان و سیاست چندفرهنگ‌باوری موضوعی فاقد قدمت است که خاستگاه زمانی آن دهه ۱۹۷۰م و آغازگاه مکانی آن آمریکای شمالی، استرالیا و سپس اروپای غربی می‌باشد. این آموزه فکری و راهنمای سیاستگذاری اگرچه با تأخیر پای در قاموس سیاست و مطالعات فرهنگی نهاد؛ اما به دلیل ارتباط وثیق با موضوعاتی چون جهانی‌شدن، شهروندی، اقلیت‌ها، سیاست‌گذاری عمومی، جنبش‌های نوین اجتماعی، ملت‌سازی و از همه مهمتر موضوع هویت، انسجام جامعه‌ای و همبستگی ملی، با شتاب فزاینده‌ای در کانون توجه متفکران و سیاستمداران قرار گرفته است.

چندفرهنگ‌باوری به معنای به رسمیت شناختن "تفاوت" و احترام به تنوع فرهنگی در حوزه عمومی به عنوان جزء مشروع و مطلوب جوامع، با موضوع انسجام اجتماعی و همبستگی ملی رابطه نزدیکی دارد. هدف این مقاله رویکردی انتقادی به این ارتباط است. بدین منظور پس از بررسی معناشناختی چندفرهنگ‌باوری و مطالعه عوامل مؤثر در گسترش آن، به بررسی نسبت چندفرهنگ‌باوری و همبستگی ملی و انسجام اجتماعی پرداخته و ضمن اذعان به وجود برخی آثار و پیامدهای مثبت چندفرهنگی از یک‌سو، و چندبعدی بودن انتقادات وارده بر این نظام فکری از سوی دیگر، فقط کارکرد ضدانسجامی آن را مورد مذاقه قرار داده است.

**کلیدواژه‌ها:** چندفرهنگ‌گرایی، تنوع فرهنگی، همبستگی ملی، انسجام اجتماعی، اعتماد، شهروندی



## مقدمه

تنوع فرهنگی، البته با درجات متفاوت، واقعیت کهن جوامع انسانی است؛ اما تکوین و گسترش نگره فکری - معرفتی چندفرهنگ‌باوری به عنوان ایدئولوژی سیاسی نافذ، گفتمان و راهبرد مؤثر و سیاست عملی، قدمتی بیش از چند دهه ندارد و بعد از جنگ جهانی دوم در مرکز توجه اندیشه‌ورزان و سیاستمداران قرار گرفته است. چندفرهنگ‌باوری به دلیل برخورداری از ماهیت چندبعدی و به مثابه موضوعی بین رشته‌ای توجه صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف مطالعاتی مثل علوم سیاسی، تربیتی، اجتماعی، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان، مطالعات قومی، نژادی، ملیت، جنسیت، سیاست‌گذاری عمومی، حقوق و اقتصاد سیاسی را به خود جلب نموده است (گولدبرگ، ۱۹۹۵: ۹).

این مفهوم جدید و نظام فکری نوین تا قبل از اواخر دهه ۱۹۶۰ م. و اوایل دهه ۱۹۷۰ م. واژه‌ای ناشناخته با کاربرد بسیار اندک بود و صرفاً در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م. است که در فرهنگ‌ها و دایره‌المعارف‌ها تعریف شده و بسیار متأخرتر از آن مورد استفاده روزمره مطبوعات قرار گرفته است. به قول ناتان گلایزر<sup>۱</sup>، این واژه در سال ۱۹۸۶ م. فقط ۴۰ بار در روزنامه‌های اصلی و مهم آمریکا به کار رفت؛ اما در سال ۱۹۹۲ م. کاربرد آن با جهش عددی کم‌سابقه‌ای به ۲۰۰۰ بار بالغ شد (ویه و یورکا، ۱۹۹۸: ۸۸۲).

چندفرهنگ‌باوری به محض تکوین، با موضوعات مهم نظری و عملی زیادی پیوند خورد و در نتیجه، نگارش ادبیات غنی و پرحجم انتقادی و حمایتی را موجب گردید به گونه‌ای که اندکی پس از طرح، به عنوان دکترین سیاسی، گفتمان فراگیر و نافذ، پارادایم روشنفکری، اپیستمه فلسفی، چارچوب تربیتی، و ادبیات رایج آکادمیک تبدیل شد و هواخواهان و مخالفان زیادی پیرامون آن به بحث پرداختند.

اگرچه آثار نظریه‌پردازان پیشگام در موضوع چندفرهنگ‌باور مانند کیملیکا<sup>۲</sup>، تیلور<sup>۳</sup> و یانگ<sup>۴</sup> بر مسأله عدالت، مطالبات اقلیت‌ها و احترام به تمایزات گروه‌محور در سایه رژیم نوین شهروندی چندفرهنگی متمرکز بود (شاچار، ۲۰۰۳: ۲۵۴)، اما به منزله نظام اندیشگی و مجموعه راهبردها و سیاست‌های عملی با مسایل گوناگونی در پیوند قرار گرفت و پرسش‌های زیادی را به اذهان متبادر ساخت. اهم این موضوعات عبارتند از: جهانی‌شدن، پسامدرنیسم، شهروندی، نژاد، قومیت، ناسیونالیسم، حقوق اقلیت‌ها،

1- Nathan Glazer  
2- Kymlicka

3- Taylor  
4- Young

سیاست‌گذاری عمومی در حوزه آموزش و سیاست‌های زبانی، مهاجرت، تنوع فرهنگی، جنبش‌های نوین اجتماعی، فلسفه لیبرال دموکراسی، ملت‌سازی و از همه مهمتر موضوع تعلق، هویت، انسجام و همبستگی اجتماعی و راه‌های نیل بدان و تقویت آن در ذیل نظام چندفرهنگی.

این مقاله در صدد بررسی و پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که ۱- چندفرهنگ‌باوری چه نسبتی با موضوع وحدت اجتماعی و همبستگی ملی برقرار می‌سازد؟ آیا به تحکیم و تقویت آن می‌انجامد یا از طریق برخی متغیرهای واسطه به تضعیف آن منجر می‌شود؟ و چه نقدهایی به کارکرد هویتی و انسجامی آن وارد است؟ سؤال‌های فرعی زیر نیز در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرند. ۲- دلالت‌های معنایی چندفرهنگ‌باوری چیست؟ ۳- عوامل مؤثر در پیدایش و گسترش چندفرهنگ‌باور کدامند؟

### مفهوم‌شناسی چندفرهنگ‌باوری

همانند بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی، چندفرهنگ‌باوری نیز به دلیل خصلت زمینه‌بندی و زمان‌پروردگی، فاقد تعریف اجماعی و دلالت‌های معنایی واضح و یکسان است، و از این رو مفهومی با مدلول‌های متعدد و معانی متکثر، و واجد رهیافت‌ها و الگوهای مختلف به شمار می‌رود. به بیان جوپکه<sup>۱</sup> و لوکس<sup>۲</sup>، ما نه با الگوی عام و جهانشمول چندفرهنگ‌باوری بلکه با انواع مختلف و زمینه‌محور<sup>۳</sup> آن مواجهیم (جوپکه و لوکس، ۱۹۹۹: ۱۶). راتکه<sup>۴</sup> با اشاره به ناروشنی و ابهام آن، چندفرهنگ‌باوری را مفهومی نامنسجم و مغشوش می‌داند که نخست از آمریکای شمالی در اوایل دهه ۱۹۷۰م به حوزه آتلانتیک و اروپای غربی، سپس به اروپای شرقی و سرانجام به حوزه اقیانوس آرام رسید و در هر منطقه به فراخور اقتضائات و شرایط محیطی، مسایل خاص و سیاست‌گذاری‌های معینی را موجب گردید (راتکه، ۲۰۰۱: ۱۸۵). در عین حال به‌رغم اغتشاش مفهومی و پراکندگی معنایی، برخی از صاحب‌نظران به تعریف آن اقدام نموده‌اند که در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

برخی از محققین، چندفرهنگ‌باوری را مفهومی می‌دانند که بر به رسمیت شناختن «تفاوت» و نفی هرگونه اعمال فشار برای همانندشدگی و گشایش فرصت و امکان

1- Joppke

2- Lukes

3- Context-Dependent

4- Radtke



دستیابی به برابری سیاسی مبتنی است. این نگرش بر «حق متفاوت بودن» در برابر محدودیت‌ها و فشارهای سیاست‌های همانندسازی دلالت می‌نماید (کاراکایالی، ۲۰۰۵: ۲). جان رکز<sup>۱</sup> نیز با مضمونی مشابه چندفرهنگ‌باوری را شکل تقویت‌شده دولت رفاه می‌داند که با به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی، در عمل دموکراسی را تقویت نموده و موجب غنای آن می‌شود (رکز، ۱۹۹۰: ۲۳).

چونکه ضمن تأکید بر ضرورت انعکاس تنوع در حوزه عمومی، معتقد است که چندفرهنگ‌باوری کلیه اشکال سیاست همانندسازی سنتی را رد نموده و به دنبال آن است تا تفاوت فرهنگی گروه‌های اقلیت در جوامع مهاجرپذیر حفظ شود. هدف غایی چندفرهنگ‌باوری انعکاس سیاست‌های معطوف به تنوع فرهنگی و اقلیتی در سیاست عمومی است نه این که فقط طرح و ایده‌ای خصوصی و فاقد هرگونه بازتابی در این حوزه باشد (چوپکه، ۱۹۹۹: ۷). وی و لوکس در اثری دیگر با اشاره به زمینه‌وندی چندفرهنگ‌باوری در جوامع لیبرال، بر این باورند که چندفرهنگ‌باوری مدعی به رسمیت شناختن تمایزات قومی، نژادی و جنسیتی است که باید به صورت نهادینه شده از سوی دولت‌های لیبرال مورد حمایت قرار گیرد (چوپکه و لوکس، ۱۹۹۹: ۱).

یانگ با توجه به نسبت چندفرهنگ‌باوری با لیبرالیسم، اجتماع‌گرایی<sup>۲</sup> و پساساختارگرایی<sup>۳</sup>، آن را نقدی به جهان‌شمول‌گرایی لیبرالیسم غربی از یک سو و دارای نوعی قربات محتوایی با پساساختارگرایی و اجتماع‌گرایی از سوی دیگر می‌داند که از منظر هستی‌شناسانه، منزلت گروه را فراتر از فرد قرار می‌دهد. البته گروه مورد نظر چندفرهنگ‌باوران، نه همه گروه‌ها، بلکه آن دسته از گروه‌های اجتماعی را شامل می‌شود که به وسیله اشکال، اقدامات و شیوه‌های زیست فرهنگی تعریف می‌شوند. این شیوه‌های زیست نه ناشی از حق انتخاب و گزینش ارادی حاملان این فرهنگ‌ها؛ بلکه منبعث از برخی الزامات وجودی و خصایص انتسابی آنهاست. در این منظومه فکری، جامعه نه متشکل از افراد، بلکه ساخته‌شده از گروه‌هایی فرض می‌شود که از فرهنگ خاصی برخوردارند و به شیوه معینی زندگی می‌کنند. چندفرهنگ‌باوری در صدد است تا از جهان‌شمول‌گرایی و عام‌نگری کاذب گروه و فرهنگ مسلط رهایی یابد و به سایر گروه‌هایی که از نظر فرهنگی تحت ستم قرار داشته و در حوزه عمومی حاشیه‌نشین، مغفول یا مطرود بودند، امکان دهد تا صدایشان شنیده شود (یانگ، ۱۹۹۰: ۴۲-۴۸).

ویلت<sup>۱</sup> در توضیح چندفرهنگ‌باوری آن را جنبشی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌داند که هدفش احترام به تعدد و تنوع دیدگاه‌های خارج از سنت‌های حاکم است. به نظر او چندفرهنگ‌باوری بسیاری از مدعاهای رادیکال را از پست مدرنیسم به ارث می‌برد. این نگرش، بی‌اعتمادی به کلان‌روایت‌ها، عام‌گرایی و بنیادگرایی<sup>۲</sup> در تئوری‌سازی سنتی و نفی روابط و ساختارهای سلسله‌مراتبی را از پست‌مدرنیسم آموخت؛ زیرا همانند پست‌مدرنیسم، هدف چندفرهنگ‌باوری نیز حذف نظام مسلط معنی و قدرت و نفی سلسله‌مراتب فرادستی - فرودستی در روابط گروه‌های فرهنگی است (ویلت، ۱۹۹۶: ۱). از دیدگاه بعضی از اندیشه‌وران، چندفرهنگ‌باوری عبارت از مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقدامات برای حمایت از تنوع به عنوان جزء مشروع و مطلوب جامعه تعریف شده است. البته این تعریف هرگز به معنی وجود اسلوب واحد و الگوی یگانه برای چندفرهنگ‌باوری نیست؛ بلکه شیوه اعمال سیاست‌های چندفرهنگی و چگونگی تبلور آن بسته به زمینه‌های ملی جوامع تفاوت می‌کند. به عنوان مثال در کانادا، آمریکا و انگلستان چندفرهنگ‌باوری، آشکارا با تمایزهای نژادی پیوند خورده است؛ ولی در سایر جاها، موضوع مهاجرت، مسأله کانونی آن به شمار می‌رود. از نظر رسمی و غیررسمی بودن نیز در کانادا و استرالیا سیاست‌های رسمی چندفرهنگ‌باوری اتخاذ شد - استرالیا در سال ۱۹۷۹ م. و کانادا در سال ۱۹۸۸ م. -؛ ولی انگلستان به طور غیررسمی سمت‌وسوی چندفرهنگ‌گرایی را در پیش گرفت (اسپینر، ۲۰۰۶: ۲۰۶).

بعضی از نویسندگان با توجه به غفلت چندفرهنگ‌باوری از حوزه عمومی، بر این باورند که چندفرهنگ‌باوری به طور کلی رویکردی انتقادی نسبت به آن دسته از ساختارها و ترتیبات نهادین حوزه عمومی است که اقلیت‌ها را از حقوقشان محروم نموده یا به آنها آسیب می‌رساند. این نگره فکری ضمن نقد اینگونه محرومیت‌ها در حوزه عمومی، به دنبال آن است تا امکانات و فرصت‌های اقلیت‌ها را برای بهره‌مندی از زندگی و دستیابی به میزان بیشتری از خودفهمی و خودگردانی، ارتقا بخشد. چندفرهنگ‌باوری ضمن داشتن مشترکاتی با جنبش‌های پیشین و گسترده‌تر دوران مدرنیته مثل جنبش‌های کارگری و ناسیونالیستی قرون نوزدهم و بیستم میلادی، تمایزهای جدی نیز با آنها دارد. این امر از آن روست که چالش چندفرهنگ‌باوری نسبت به حوزه عمومی نه فقط حوزه فرهنگی، بلکه حوزه‌های سیاسی و اقتصادی را نیز دربرمی‌گیرد. جنبش‌های اجتماعی سنتی یا کلاسیک، فقط حوزه‌های سیاسی و



اقتصادی را به چالش کشیده بودند و متعرض حوزه فرهنگی نمی‌شدند؛ لیکن چندفرهنگ‌باوری با تمرکز بر عنصر فرهنگ، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های این حوزه را به طور بنیادینی به چالش می‌گیرد (تیریاکیان، ۲۰۰۳: ۲۸).

یکی از محققین با تکیه بر روابط بین صاحبان فرهنگ‌های مختلف معتقد است که چندفرهنگ‌باوری متضمن ایده همزیستی مسالمت‌آمیز گروه‌های قومی و فرهنگی متفاوت در درون جامعه متکثر است. این مفهوم معانی متعدد از جمله به عنوان ایدئولوژی، گفتمان و مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقدامات را شامل می‌شود. در سطح ایدئولوژی، چندفرهنگ‌باوری شامل موضوعاتی است که به پذیرش گروه‌های قومی، مذهبی، دستجات فرهنگی و متنوع زبانی در درون جامعه متکثر دلالت می‌نماید. در سطح سیاست، چندفرهنگ‌باوری شامل سیاست‌های رسمی دولت با دو هدف محوری زیر است: الف) حفاظت و صیانت از انسجام و همگرایی بین گروه‌های قومی مختلف و ب) ساخت‌دادن به روابط دولت و اقلیت‌های قومی، به گونه‌ای که به همزیستی، تساهل متقابل و برابری منجر شود (کشمور، ۱۹۹۶: ۲۴۴). مثلاً در حوزه آموزش و پرورش، چندفرهنگ‌باوری خواستار تنظیم و تدوین متون درسی به گونه‌ای است که متضمن آموزه‌ها و عناصر فرهنگ‌های مختلف باشد تا زمینه را برای احترام به دیگر فرهنگ‌ها به عنوان راه تقویت آگاهی و کسب شناخت از فرهنگ‌های متفاوت و ارتقای سطح وحجم روابط و مناسبات مثبت بین دانش‌آموزان وابسته به فرهنگ‌های متفاوت فراهم سازد. این رهیافت سیاست‌هماندسازی در حوزه آموزش را که هدفش القای مضامین و تعالیم یک فرهنگ خاص و نفی فرهنگ‌های دیگر و در نتیجه نیل به جامعه‌ای تک‌فرهنگی است، نفی می‌کند.

### زمینه‌های پیدایش و گسترش

چنانکه پیش از این گفته شد، تنوع و تکثر فرهنگی واقعیت انکارناپذیر همه جوامع است که ریشه‌ها و خاستگاه‌های مختلفی دارد و عوامل متعددی در پیدایش و گسترش آن دخیل بوده‌اند. یکی از مهمترین علل آن مهاجرت‌های پرشماری است که به ویژه، از نیمه دوم قرن بیستم میلادی منجر به تشکیل اقلیت‌های فرهنگی مهاجر در درون کشورهای مهاجرپذیر گردید که پیش از این به عنوان کشورهای همگون و متجانس شناخته می‌شدند (حسینی‌بهشتی، ۱۳۷۹: ۶۰). واتسون<sup>۱</sup> اعتقاد دارد که دومین موج مهاجرت‌های

1- Watson

بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم به ظهور مجموعه جدیدی از قضایای اجتماعی و سیاسی انجامید که گسترش مباحثات درباره حقوق اقلیت‌های فرهنگی و بازنگری همه‌جانبه در سیاست‌های دولتی پیرامون تنوع فرهنگی را موجب شد (واتسون، ۱۳۸۳: ۱۶). رکن نیز به طور مشابهی مسأله مهاجرت بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم را از عوامل مهم تنوع فرهنگی کشورها، و همه‌گیر شدن چندفرهنگ‌باوری می‌داند که نه فقط کشورهای مهاجرپذیر کانادا، استرالیا و آمریکا، بلکه برخی کشورهای اروپای غربی و حتی ژاپن را به ضرورت توجه به تنوع فرهنگی در سیاست‌های مهاجرت و همبستگی خود واداشته است. این موضوع بعد از فروپاشی شوروی و خیزش ناسیونالیسم قومی در شرق اروپا، پیرامون مسایل مختلف از قبیل تجزیه و تقسیم قدرت مرکزی و واگذاری آن به گروه‌های فروملی و امکان مشارکت آنان در قدرت مرکز، موضوع پناهندگان سیاسی، و اخیراً پس از حمله ۱۱ سپتامبر، برخطر گروه‌های مهاجر ناسازگار با فرهنگ کشورهای میزبان تمرکز کرد (رکنس، ۱۹۹۰: ۳).

به نظر جوپکه، رواج چندفرهنگ‌باوری دلایل مختلفی دارد. نخستین دلیل به ماهیت لیبرالی دولت‌های غربی بازمی‌گردد که از تحمیل شیوه فرهنگی خاص بر جوامع خود ابا دارند. آنچه این دولت‌ها انتظار دارند، این است که شهروندانشان به قواعد مدنی واحد ملتزم و متعهد باشند. دلیل دوم آنکه مهاجران امروزه آمادگی کمتری برای همانندشدن با فرهنگ کشورهای میزبان از خود نشان می‌دهند. سوم اینکه به دلیل گسترش فناوری‌های نوین ارتباطات و حمل و نقل، مهاجرت دیگر مسافرتی یک‌طرفه<sup>۱</sup> و مستلزم قبول هنجارها و آموزه‌های فرهنگ کشورهای میزبان نیست. به همین دلیل امروزه در دولت‌های لیبرال غربی، چندفرهنگ‌باوری، به‌رغم تنوع و تفاوت‌هایش به صورت پدیده‌ای فراگیر و نهادینه درآمده است (جوپکه، ۱۹۹۷: ۸).

برخی از صاحب‌نظران، نه عوامل اجتماعی، بلکه عوامل سیاسی یک دهه اخیر را در گسترش چندفرهنگ‌باوری مؤثر دانسته و معتقدند که چندفرهنگ‌باوری و مطالعات فرهنگی در واکنش مقاومت‌گونه به شرایط و ویژگی‌های نظم نوین جهانی و ادبیات سیاسی دوره بوش مبنی بر یکسان‌سازی جهان شکل گرفت که هدف آن حفاظت از فرهنگ‌های خاص جوامع در مقابل جهانی‌شدن و ایستادگی در مقابل یک کاسه شدن فرهنگ‌ها و ادغام آنان در فرهنگ سلطه‌طلب و هژمونیک جریان غالب است (گولدرگ، ۱۹۹۵: ۱۱۴). به دیگر سخن، در پرتو مسایل متنوعی مانند اقتصاد



گسترش‌یابنده جهانی، شبکه‌های جهانگیر دانش و فناوری، بحران فزاینده زیست محیطی، پایان جنگ سرد و مسایل متعاقب آن، چندفرهنگ‌باوری به عنوان نوعی جنبش اجتماعی، رویکرد انتقادی خود را پی گرفت و در صدد به چالش کشیدن هنجارهای مستقر و موجود، و پیوند دادن مبارزات هویتی با ادبیات مقاومت و تفاوت برآمد. به هر حال این مفهوم و ادبیات مربوط به آن با شتاب زیاد در فرهنگ عمومی جایگیر و فراگیر شد (جوپکه و لوکس، ۱۹۹۹: ۱۱۵).

چارلز تایلور با تحلیل جامعه‌شناختی شرایطی که منجر به تکوین سیاست شناسایی<sup>۱</sup> گردید، رشد چندفرهنگ‌باوری را توضیح داده است. به نظر او چندفرهنگ‌باوری به دنبال دستیابی به عنصر شناسایی و هویت است. به نظر تایلور دو تغییر عمده در جوامع غربی رخ داده که پرداختن به موضوع شناسایی و هویت را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. نخستین تغییر عبارت است از زوال و فروپاشی سلسله‌مراتب اجتماعی سنتی. این ساختار که مبتنی بر عنصر افتخار<sup>۲</sup> بود، خصیصه نابرابری را در ذات خود داشت؛ زیرا برخورداری افتخار از سوی عده‌ای به معنای فقدان آن در نزد دیگران بود. این در حالی است که امروزه در برابر افتخار، عنصر کرامت یا شأن<sup>۳</sup> قرار می‌گیرد که ذاتاً برابری خواه است. این مفهوم بر این فرض استوار است که همه انسان‌ها از شأن و کرامت برابر برخوردارند (گولدرگ، ۱۹۹۵: ۷۵-۷۷). با انتقال از عنصر افتخار به شأن، سیاست عام‌گرا و جهان‌شمول<sup>۴</sup> به معنی شأن برابر همه شهروندان و تساوی حقوقی کلیه انسان‌ها و اجتناب از طبقه‌بندی سلسله‌مراتبی شهروندان یا اصل برابری شهروندی، مورد پذیرش قرار گرفت. تغییر مهم دوم رواج ایده مدرن هویت بود که به ظهور سیاست تفاوت<sup>۵</sup> انجامید. این اصل نیز متضمن عام‌گرایی بود؛ به این معنی که هر کس باید به خاطر تفاوتش با دیگران و هویت انحصاری‌اش به رسمیت شناخته شود. نکته حائز اهمیت در مقایسه این دو ایده، آن است که سیاست برابری شأن، موجب برابری همگانی - برابری و تشابه حقوق و مصونیت‌ها - می‌شود؛ اما سیاست تفاوت، به رسمیت‌شناختن هویت منحصر به فرد و متمایز فرد یا گروه معین را به دنبال دارد. در عین حال همین تمایز و هویت منحصر به فرد است که پیش از این مغفول و از سوی هویت فرهنگ اکثریت یا مسلط مورد همانندسازی قرار گرفته بود. سیاست تفاوت، نفی تبعیض و انکار شهروندی سلسله‌مراتبی و به عبارتی، اذعان به خاص‌بودگی<sup>۶</sup> افراد و گروه‌هاست.

1- Politics of recognition  
2- Honor

3- Dignity  
4- Universalism

5- Politics of Difference  
6- Specificity





به عبارت دیگر، در حالی که سیاست برابری شأن برای تبعیض‌زدایی و رفع بی‌عدالتی و بر ضد سیاست بی‌تفاوتی نسبت به تفاوت‌های انسان‌ها مبارزه می‌کرد، سیاست تفاوت، عدم تبعیض را به مثابه ضرورت رفتار متفاوت بر مبنای تمایز بازتعریف نمود. سیاست برابری کرامت، بر این عقیده استوار است که همه انسان‌ها به طور برابر از ارزش و احترام برخوردارند؛ زیرا همه آنها دارای قابلیت و پتانسیل انسانی عام و مشترک<sup>۱</sup> هستند و همین قابلیت انسان را شایسته احترام برابر می‌سازد. این در حالی است که در سیاست تفاوت، قابلیت بنیادین انسان، همان پتانسیل وی برای تشکیل و تعریف هویت متمایز خود به عنوان یک فرد و فرهنگ است. چنین قابلیتی باید در هر کسی مورد احترام قرار گرفته و به رسمیت شناخته شود (همان).

از زاویه جامعه‌شناسی صورت‌بندی نیروهای اجتماعی در روند تکامل مدرنیته و اهمیت‌یابی مؤلفه فرهنگ نیز ظهور چندفرهنگ‌باوری مورد تحلیل قرار گرفته است. طبق این تحلیل می‌توان گفت که برای مدت طولانی جامعه‌شناسان توجه کمی به نقش و اهمیت فرهنگ در دولت‌سازی و مشروعیت‌بخشی به آن از خود نشان دادند؛ اما پیشرفت فرایند نوسازی و بروز مسایل دوران پسااستعمار، چالش‌های سیاسی و فرهنگی تازه‌ای را متوجه دولت نمود و در نتیجه تغییرات حاصله در تجانس و همگونی فرهنگی دولت‌ها طی سالیان اخیر، زمینه برای رشد چندفرهنگ‌باوری فراهم شد.

توضیح اینکه در طول قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، همراه با ظهور و تقویت ایده دولت - ملت، توسعه صنعتی‌شدن، ارتقای سطح آموزش عمومی و دیگر مختصات نوسازی، اصلی‌ترین چالش درونی برای دولت‌های صنعتی، مشارکت طبقه کارگر شهری در ترتیبات نهادینه نظم اجتماعی مدرن بود. در اواسط قرن بیستم، با قرار گرفتن نظم نهادین لیبرال دموکراسی در بزرگراه مدرنیته و با افزایش کارکرد رفاهی دموکراسی‌های صنعتی و تأمین بخش قابل توجهی از نیازهای رفاهی و معیشتی مردم، این جوامع با دگردیسی ارزش‌ها و جابه‌جایی اولویت‌های آن مواجه شدند و به تدریج به ویژه طی چند دهه گذشته، قواعد و بنیان‌های صورت‌بندی نیروهای اجتماعی تغییر یافت و نیروهای اجتماعی تازه‌ای ظاهر شدند. این بار چالش جدید نسبت به دولت‌های لیبرال دموکراسی نه از بخش صنعتی و نیروی اجتماعی کلاسیک یعنی طبقه کارگر، بلکه از بخش فرهنگ و از ناحیه اقلیت‌های فرهنگی مختلف (نژادی، زبانی، قومی، جنسی و منطقه‌ای) پدید آمد که ترتیبات فرهنگی نهادینه جوامع مدرن را مورد پرسش قرار دادند.



از منظر روند دولت - ملت‌سازی و تعامل حوزه عمومی - خصوصی در عصر مدرنیته نیز گسترش چندفرهنگ‌باوری قابل تحلیل است. بدین معنی که طی قرن نوزدهم، دولت‌سازی در جوامع دموکراتیک غرب، ابعاد معینی از سلطه فرهنگ حوزه عمومی را به بهای به حاشیه راندن بخش‌های دیگر گسترش داد. گسترش و برجسته‌شدن ابعاد فرهنگی حوزه عمومی مثل زبان و مقررات حقوقی، نه یک امر اتفاقی در فرایند دولت‌سازی، بلکه بعدی حیاتی برای ایجاد و تحکیم هویت ملی بود که خود ابزاری مهم برای وابستگی به دولت و مشروعیت‌بخشی آن به شمار می‌رفت (تیریایان، ۲۰۰۳: ۲۱-۲۴).

دولت‌های لیبرال دموکراسی به منظور نهادینه‌کردن فرهنگ و هویت ملی و نیل به توفیق در راه دولت - ملت‌سازی، با ابداع و به کارگیری سنت‌ها و کاربست نمادهای گوناگون ملی مثل سرودهای ملی، ایجاد موزه‌ها و بناهای یادبود، اعلام تعطیلات ملی، بزرگداشت قهرمانان ملی و نگارش کتاب‌های داستان برای کودکان، در کنار نهادهای مهم آموزش و نقش‌آفرینی روشنفکران ارگانیک، سیاست تک‌فرهنگی<sup>۱</sup> را اعمال کردند. در عین حال از حدود سی‌الی چهل سال گذشته به این سو، اوضاع و شرایط به طور بنیادی تغییر کرد و حوزه عمومی از ناحیه حوزه انجمنی<sup>۲</sup> یعنی حاملان دیگر فرهنگ‌ها که در ترتیبات نهادین دولت مغفول یا مطرود بوده یا فاقد ارزش قلمداد می‌شدند، به چالش‌طلبیده شده است. این امر از آن روست که چالش مذکور عمیقاً با هویت جمعی جوامع مدرن مربوط است. بر این اساس گروه‌های انجمنی خواهان آن بودند که تعالیم و آموزه‌های فرهنگی آنها از حاشیه حوزه خصوصی به متن حوزه عمومی منتقل شود.

بنابراین به نظر می‌رسد که در عمل طی ۳۰-۴۰ سال گذشته، تحولی پارادایمیک<sup>۳</sup> در چگونگی بازتعریف خود از سوی دولت - ملت‌های مدرن غربی رخ داده است. این تحول بازتاب عینی و معنایی دگردیسی‌های جمعیتی و پیامدهای اجتماعی - اقتصادی مترتب بر آن است. بدین معنی که به جای اینکه یک گروه قومی یا ملی کانون ترتیبات نهادینه جامعه را کنترل نماید، این تحول به سمت شناسایی، پذیرش، استقبال و کمک به حضور دیگران<sup>۴</sup> در حوزه عمومی صورت گرفته است (ص ۲۶).

### چندفرهنگ‌باوری و همبستگی ملی

چندفرهنگ‌باوری همانند بسیاری از مکاتب و انگاره‌های فکری دارای موافقان و

1- Monoculturalism  
2- Communal Sphere

3- Paradigmatic Shift  
4- Others

مخالفان جدی است و واکنش در برابر آن در طول مدت حضورش در ساحت فکری و عملی یکسان نبوده است. نخستین برخورد بسیاری از سیاست‌مداران و اندیشمندان در قبال چندفرهنگ‌باوری و نسبت آن با همبستگی ملی و انسجام جامعه‌ای، جانبدارانه و حمایت‌آمیز بود؛ اما با گذشت زمان و متعاقب بروز منازعات قومی در مناطق مختلف جهان، به تدریج نگرش منفی و تردیدآمیز نسبت به ثمربخشی آن در حیات اجتماعی و پیامدهای آن برای وحدت و همبستگی اجتماعی، رواج یافت به طوری که بعضی بر آن شدند که وجود اقلیت‌ها، مهاجرین و پناهندگان، مخاطراتی جدی متوجه وحدت جامعه کشورهای میزبان خواهد نمود. وحدتی که لازم است در قبال چندفرهنگ‌باوری محافظت شود (رکس، ۱۹۹۰: ۳).

انتقادات نسبت به چندفرهنگ‌باوری از یک سنخ نبوده و از زوایای معناساختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و آثار و پیامدهای عملی - اجرایی و از رهیافت‌های، جامعه‌شناختی، فرهنگی، سیاسی، حقوقی و مانند آن مطرح شده‌اند. در این بخش از مقاله نسبت بین چندفرهنگ‌باوری و مسأله وحدت و همبستگی ملی با رویکردی انتقادی مورد توجه قرار خواهد گرفت. نقطه کانونی همه انتقادات این نکته است که چندفرهنگ‌باوری با برجسته‌سازی هویت‌ها و گروه‌بندی‌های فراملی در جهت تضعیف همبستگی ملی و جامعه‌ای عمل نموده، و تشدید بالکانیزه‌شدن و بازخیزش نوقبیل‌گرایی را موجب می‌شود. این گزاره بدین معنی است که مقاله بر نقد کارکردی چندفرهنگ‌باوری تمرکز نموده و نقد معرفت‌شناختی را به اجمال مرور می‌کند، اما نقد معناساختی و روش‌شناختی را اساساً از دایره بررسی و مطالعه خود خارج نموده و آن را به مجال دیگری وامی‌گذارد.

### نقد معرفت‌شناختی

نقد معرفت‌شناسانه به تلقی چندفرهنگ‌گرایان از فرهنگ و دولت و نقش آن در قبال فرهنگ‌های مختلف و حاملان آنها اشاره دارد و بسیاری از فرضیات و آموزه‌های چندفرهنگ‌باوری را مورد پرسش قرار می‌دهد. گزاره‌هایی مانند بی‌طرفی دولت بین فرهنگ‌ها و گروه‌های اقلیتی مختلف، فرض ثبات و تغییرناپذیری فرهنگ‌ها و نسبت آن با عنصر ملیت، از مسائلی است که از منظر انتقادی مورد توجه واقع شده است. در این قسمت از مقاله با رعایت اختصار به برخی از اهم این انتقادات اشاره می‌شود.

نکته نخست اینکه عقیده چندفرهنگ‌باوران مبنی بر بی‌طرفی دولت مدرن بین



فرهنگ‌های مختلف، به‌رغم شیوع آن، ایده‌ای غیرواقع‌بینانه به نظر می‌رسد. این امر از آن روست که ایده مذکور این واقعیت را که قدرت دولت در دوران مدرن ضرورتاً بعد و صبغه فرهنگی دارد، نادیده می‌گیرد. دولت خود نماد و حامل فرهنگی خاص به شمار می‌رود و به طور ساختاری، از کل ظرفیت‌های جامعه برای تحکیم و تقویت فرهنگ مسلط بهره می‌گیرد. به عبارت دیگر، چندفرهنگ‌باوری از روابط قدرت در درون جامعه غافل بوده و نسبت به کارکردهای ساختاری سلطه‌آمیز دولت و نقشی که در کنشگری فرهنگی غیرجانبدارانه بین فرهنگ‌های گوناگون ایفا می‌نماید، بی‌توجه است. دولت به محض دستیابی به قدرت، آموزه‌های فرهنگی خاص خود را از طریق نهادها و مؤسسات جامعه‌پذیری و سازوکارهای آموزشی ترویج نموده و به صورت نماینده فرهنگ خاص و رقیب نمایندگان فرهنگ‌های دیگر عمل می‌کند (پول، ۱۹۹۹: ۱۱۸).

از سوی دیگر برداشت و تعریف چندفرهنگ‌باوری از گروه فرهنگی اقلیت نیز مورد انتقاد می‌باشد؛ زیرا در متن و فحوای چندفرهنگ‌باوری این فرض نهفته است که کلیه اعضا و حاملان هر فرهنگ خاص به طور مساوی به آن فرهنگ تعهد و تعلق دارند. چندفرهنگ‌باوری اعضای فرهنگ اقلیت را بسیار متجانس و همگون و دارای اشتراک منافع که با صدای متحد فرهنگی سخن می‌گویند، و در قبال فرهنگ و گروه مسلط روش و بینشی واحد دارند، تصور می‌کند. این در حالی است که بسیاری از اوقات، اعضای فرهنگ‌های اقلیت نیز درجات متفاوتی از التزام به فرهنگ خاص خود و اشتقاق و پراکندگی در موضع‌گیری و الگوهای متفاوت رفتاری در برابر فرهنگ و گروه مسلط را به نمایش می‌گذارند.

یکی دیگر از انتقادهای عمیق معرفت‌شناختی به چندفرهنگ‌باوری به طور عام و کیملیکا<sup>۱</sup> و تایلور، به عنوان مبرزترین شارحان آن به طور خاص، تعریف کل‌گرایانه، غیرتاریخی و ایده‌آلی آنان از جامعه و فرهنگ از یک سو، و خلط مفهومی بین گروه‌های فرهنگی و فرهنگ‌ها و هویت‌های فرهنگی از سوی دیگر است. کیملیکا در دفاع از چندفرهنگ‌باوری، تعریفی از فرهنگ ارائه می‌نماید که به نتیجه‌ای غیرلیبرالی منتهی می‌شود. وی در تبیین چندفرهنگ‌باوری، بر آنچه او «فرهنگ جامعه‌ای»<sup>۲</sup> می‌نامد، تأکید می‌نماید که در عالم واقع مابه‌ازایی ندارد؛ زیرا از نظر کیملیکا، فرهنگ جامعه‌ای، فرهنگی است که به اعضایش شیوه‌های معنادار زندگی را در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، آموزشی، دینی، تفریحی و اقتصادی، و در هر دو حوزه عمومی و خصوصی

1- Kymlicka

2- Societal Culture

ارائه می‌کند. به نظر او این فرهنگ‌ها از نظر سرزمینی متمرکزند و بر زبان مشترک مبتنا یافته‌اند (کیملیکا، ۱۹۹۵: ۷۶).

اندکی تأمل نشان می‌دهد که فرهنگ جامعه‌ای کیملیکا همان فرهنگ ملی است که از نظر فرهنگی متمایز، از نظر جغرافیایی متمرکز و از نظر نهادینه جوامعی پیچیده هستند (ص ۸۱). علاوه بر این به نظر او، مطالبات مهاجرین برای برخورداری و دسترسی برابر به فرهنگ جامعه‌ای، فقط از راه تواناسازی آنان برای هماهنگی و ادغام در فرهنگ اصلی<sup>۱</sup> از طریق الگوهای آموزش زبان و مبارزه با تبعیض و پیش‌داوری ممکن می‌شود. به عبارت دیگر، حقوق فرهنگی چندقومی باید تابع همانندسازی با فرهنگ ملی اصلی باشد. در غیر این صورت فرهنگ‌های اقلیت در موقعیت فزاینده حاشیه‌ای شدن قرار خواهند گرفت.

این نظریه موجب می‌شود که لیبرالیسم چندفرهنگی کیملیکا با گونه‌هایی از ناسیونالیسم قرن نوزدهم شباهت پیدا کند؛ زیرا او با خلط فرهنگ جامعه‌ای با فرهنگ مسلط و تقاضا برای حفظ و صیانت از چنین فرهنگی، خود را به این استنتاج ملتزم می‌کند. چون این تعریف از فرهنگ و ترجیح و امتیازبخشی فرهنگ جامعه‌ای، دیگر اشکال و تریب‌های هویت‌های جمعی را به حاشیه می‌راند و این نتیجه‌ای غیرلیبرالی است.

از دیگر انتقادات معرفت‌شناختی که به چندفرهنگ‌باوری وارد شده، این نکته است که چندفرهنگ‌باوری بر فرض ثبات و تغییرناپذیری فرهنگ و گروه‌های فرهنگی استوار شده و این در حالی است که نه همه هویت‌های فرهنگی از آن نوعند که هویت متمایز خود را حفظ نمایند و نه به دلیل تغییر مستمر از ثبات برخوردارند. به دیگر سخن، هویت‌های فرهنگی لزوماً ثابت نیستند که مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد و مدل‌های رفتاری را در قبال کسانی که بر آنان اعمال می‌شوند، خلق نمایند. به ویژه در جوامع باز و دموکراتیک که در آنها خاص‌گرایی‌های فرهنگی در تماس مداوم با یکدیگرند، حتی فرهنگ‌های ریشه‌دار تاریخی و دیرپا نیز دچار تغییر، تجزیه و ترکیب مداوم می‌شوند. گروه‌ها و هویت‌های فرهنگی در معرض صیوروت و دگردیسی‌های مداوم قرار دارند و شتاب تغییر آنها، در عصر جهانی‌شدن فزونی هم گرفته است.

مسئله دیگر در این زمینه نسبت چندفرهنگ‌باوری با اصل ملیت و اصول و آموزه‌های ملت‌باوری است. تحلیل اجمالی موضوع نشان می‌دهد که چندفرهنگ‌باوری در تضاد آشکار با ملیت قرار دارد. این امر از آن روست که مطابق چندفرهنگ‌باوری و سیاست تفاوت و هویت، ضرورت حفظ هویت گروهی و زیست متفاوت با دیگران،



هم مبین تعلق اعضای فرهنگ‌های اقلیت به تفاوت‌های اصیل گروهی، و هم دال بر وظیفه‌مندی دولت‌ها برای صیانت از آن در عرصه عمومی است. طبق اصل اولیه چندفرهنگ‌باوری، نهادهای سیاسی باید به گونه‌ای رفتار نمایند که به تفاوت‌های گروهی احترام گذارند و تضمین دهند که سیاست‌های متخذه آنان احترام و ارزش مساوی برای ارزش‌ها و تقاضاهای فرهنگی هر گروه قائل است. چنین تفاوت‌های زیستی و خاص‌گرایی‌هایی با اصل ملیت که بر مبنای اشتراکات ملی استوار است، منافات دارد. دیوید میلر با توجه به این مسأله معتقد است که چندفرهنگ‌باوری افراطی نیاز و تقاضای بخشی از اقلیت‌های قومی را به شکل عضویت کامل در اجتماع ملی نادیده می‌گیرد و از سوی دیگر تقاضاهای غیرواقعی برای اعضای گروه اقلیت پدید می‌آورد. آنها در وضعیت فقدان هویت مشترک با جامعه ملی، خواستار احترام و رفتار برابر با گروه‌هایی هستند که هیچ چیز مشترک جز اینکه با هم در یک جامعه سیاسی زندگی می‌کنند، ندارند. این در حالی است که ملت‌باوری بر احترام برابر همه کسانی که به اجتماع مشابه تعلق دارند و از تشابه هویتی برخوردارند، دلالت می‌کند، چندفرهنگ‌باوری افراطی با طرح این موضوع که هویت مشترکی که توسط اکثریت تعریف و معنا می‌شود، بی‌پایه و اساس است؛ اقلیت‌ها را به نفی و انکار آن فرامی‌خواند. بنابراین می‌توان گفت که چندفرهنگ‌باوری افراطی، جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که از طریق تهدید و زوال اعتماد عمومی، تضعیف هویت جامعه‌ای و وفاداری‌های مشترک ملی و نیز تقلیل روابط متقابل میان گروه‌های فرهنگی، با روش‌های مختلف تقسیم و تجزیه شده است (میلر، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۱۴۸).

چندفرهنگ‌باوری وجود ملت را به عنوان جایگاهی که وفاداری‌های نهایی افراد بدان تعلق می‌گیرد، نفی کرده و متقابلاً بر وفاداری به گروه‌ها و فرهنگ‌های فروملی تأکید می‌نماید. این نظام فکری در حالی که وفاداری‌ها را از ملت به گروه‌های فرهنگی سوق می‌دهد، به این واقعیت بی‌توجه است که به‌رغم گسترش موج شتابنده و عالمگیر جهانی‌شدن و آثار آن بر ماهیت و کارکرد دولت - ملت، در جهانی زیست می‌کند که دولت - ملت‌ها هنوز اصلی‌ترین کارگزاران سازماندهی حیات سیاسی - فرهنگی و اجتماعی و مهمترین کنشگران آن به شمار می‌روند.

### نقد کارکردی

در این دسته از انتقادات، پیامدهای کارکردی چندفرهنگ‌باوری به طور مستقیم یا

با واسطه و از طریق متغیرهای میانجی بر مسأله انسجام و همبستگی ملی مورد توجه منتقدین قرار می‌گیرد. این انتقادات نیز با مبنا قراردادن کاستی‌های معرفت‌شناختی چندفرهنگ‌باوری، تأثیر آن را بر عنصر اعتماد، شهروندی، مسأله شناسایی، ثبات و در نهایت انسجام جامعه‌ای و همبستگی ملی مورد مطالعه قرار می‌دهد. با این ملاحظه به بیان اجمالی انتقادهای وارده می‌پردازیم.

یکی از مسائلی که در مرکز توجه بعضی از محققین منتقد واقع شده است، عنصر اعتماد<sup>۱</sup> و نسبت آن با چندفرهنگ‌باوری و همبستگی ملی است. به نظر اینان ایراد عمده‌ای که بر خط‌مشی‌ها و سیاست‌های چندفرهنگ‌باوری می‌توان وارد کرد، این است که سیاست‌هایی مانند حقوق گروهی و اقدامات چندفرهنگی که حامی تمایزات و اختلافات هویتی هستند، باعث تضعیف همبستگی اجتماعی شده و جامعه را پاره‌پاره می‌کنند؛ زیرا این سیاست‌ها با اعتماد رایج بین اعضای جامعه به مثابه کلیدی‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی در تضاد هستند. این سیاست‌ها از نوعی استراتژی برای رسیدن به حقوق اقلیت‌ها حمایت می‌کنند که خود حاوی نوعی تبعیض و نابرابری در حوزه شهروندی است.

به نظر این دسته از منتقدین، چندفرهنگ‌باوری از طریق سست کردن تعهدات اجتماعی مبتنی بر هویت مشترک و نیز مشروعیت‌بخشیدن به تقسیم‌بندی شهروندان در امتداد خطوط هویتی، جامعه را تضعیف و چندپاره می‌کند. به عبارت دیگر، چندفرهنگ‌باوری انسجام و یکپارچگی اجتماعی را تهدید نموده و در نتیجه برنامه‌ها، خط‌مشی‌ها و ارزش‌هایی که مبتنی بر همبستگی اجتماعی هستند را به مخاطره می‌افکند. منتقدین چندفرهنگ‌باوری بر این باورند که با اجرای سیاست‌های چندفرهنگی، رهبران گروه‌های قومی پیروان خود را به جداشدن از جریان غالب و مسلط ترغیب کرده و از نوعی راهبرد برای احقاق حقوق اقلیت‌ها حمایت می‌کنند که در حالت افراطی به تبعیض نژادی شهروندی می‌انجامد که خود زایل‌کننده اعتماد عمومی است. به باور اینان چندفرهنگ‌باوری از طریق تجزیه جامعه و کاهش همبستگی اجتماعی، عامل اعتماد را که تسهیل‌کننده روابط مبتنی بر همکاری در درون جامعه است، سست می‌کند و در نتیجه استقرار دموکراسی و رفاه اجتماعی را نیز با دشواری مواجه می‌نماید (ایزنبرگ، ۱۳۸۳: ۳۲۳-۳۳۲).



از دیگر موضوعاتی که در رویکرد انتقادی به چندفرهنگ‌باوری مورد توجه واقع شده، تأثیر سیاست‌های چندفرهنگی بر مسأله ثبات و انسجام است. از این منظر چندفرهنگ‌باوری تهدیدکننده انسجام ملی و بی‌ثبات‌کننده حیات اجتماعی و سیاسی قلمداد می‌شود؛ زیرا اعتقاد بر این است که این نوع خط‌مشی‌ها به سیاسی شدن قومیت<sup>۱</sup> و فرهنگ‌های اقلیت و تشدید مطالبات آنان می‌انجامد و در طول زمان به افزایش رقابت، بی‌اعتمادی و خصومت‌ورزی بین گروه‌های قومی و صف‌آرایی آنان در برابر جامعه ملی از یک سو، و مقابله‌جویی و مسابقه برای کسب قدرت و امتیازات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی افزون‌تر بین خود آنان منجر می‌شود. بنابراین سیاست‌هایی که تقویت و برجسته‌نمایی هویت‌های قومی - اقلیتی را در دستورکار خود قرار دهد، منابع مشترک و عوامل پیونددهنده اعضای ملت را تضعیف و تباه می‌کند (وارد، ۱۹۹۱: ۶۰۲).

بیخو پارخ<sup>۲</sup> به منظور حل پارادوکس‌های چندفرهنگ‌باوری، اگرچه درصد ارائه فرمولی خاص برآمده است، اما نتوانسته عارضه منفی افزایش رقابت‌جویی‌ها بین اقلیت‌ها را نادیده گرفته و انکار نماید. به نظر او چندفرهنگ‌باوری به ایجاد دو پرسش اساسی منجر می‌شود که هر یک عوارض خاصی را در پی دارد. پرسش نخست ناظر به این مسأله است که «کدام گروه» به منظور جبران محرومیت‌های گذشته و حال، باید مشمول برخورداری از امتیازات و مزایای خاص گردد؟ این پرسش، بسیاری از گروه‌های هویتی را صرف‌نظر از درجه محرومیتشان، متقاضی بهره‌مندی از امتیازات نموده و از این راه به تکثیر و افزایش مطالبه‌کنندگان می‌انجامد. پرسش دوم این است که چه حقوقی باید به گروه‌های اقلیت اعطا گردد؟ مسأله «کدام حق» و امتیاز قابل اعطا نیز به تسری و ارتقای حقوق و رقابت بین اقلیت‌ها برای نیل به حقوق و مزایای افزون‌تر می‌انجامد. به عبارت دیگر، دو موضوع یادشده به افزایش کمی و کیفی متقاضیان و سطح و نوع تقاضاهای آنها منجر می‌شود.

بیخو پارخ فرمولی ارابه کرد تا از طریق آن تعیین کند چه حقوقی به گروه‌های متقاضی اعطا شود و چه چیزی از آنان دریغ گردد. وی با تکیه ویژه بر مسأله مهاجرین و تعامل فرهنگی - ارزشی آنان با جامعه میزبان، بر این عقیده است که اگر شیوه زندگی مهاجرین ارزش‌های اساسی مورد عمل در حیات عمومی جامعه را نقض کند، باید سخنگویان اکثریت و اقلیت وارد «گفت‌وگو» با یکدیگر شوند تا در مورد مشروعیت عمل مورد اختلاف بحث و تصمیم‌گیری نمایند. اگر عمل مورد اختلاف برای شیوه

1- Politicization of Ethnicity

2- Bhikhu Parekh



زندگی اقلیت نقش محوری و مرکزی داشته باشد، باید اجازه داد تا بدان عمل شود و اگر آن عمل ارزش‌های اساسی جامعه اکثریت را نقض می‌کند و برای اقلیت ارزشی اساسی و محوری نیست، اقلیت باید از انجام آن صرف‌نظر نماید؛ اما اگر آن عمل هم برای اقلیت لازم و ضروری است و هم ارزش‌های اساسی اکثریت را نقض می‌کند، باید از انجام آن پرهیز نمود (پارخ، ۱۹۹۴: ۴۴۳). به نظر می‌رسد که پارادوکس همین جا شکل می‌گیرد و همین فرض است که به عدم شناسایی ارزش‌های اساسی اقلیت و نفی هویت آن می‌انجامد. این درحالی است که چندفرهنگ‌باوری اساساً به دنبال حفظ این هویت و حتی ارتقای آن است. به بیان دیگر، موضوع اساسی چندفرهنگ‌باوری، چگونگی حفظ ارزش‌های بنیادین فرهنگ اقلیت است؛ اما فرمول پارخ به چنین نتیجه‌ای ختم نشده و برعکس، اقلیت‌ها را به چشم‌پوشی از ارزش‌های حیاتی خود فرامی‌خواند.

بعضی از منتقدین با تکیه بر وجه اخلاقی مکاتب، بی‌توجهی چندفرهنگ‌باوری به دیدگاه‌های اخلاقی فرهنگ‌ها و تأکید مفرط آن بر عنصر شناسایی را مورد نقد قرار داده و معتقدند که چندفرهنگ‌باوری همان نژادگرایی، منتهی در قالب و پوشش به ظاهر موجه سیاسی است. این امر از آن‌روست که بر مبنای چندفرهنگ‌باوری، هویت فرد و ارزش شخص به وسیله شناسه‌های انتسابی و عضویت قومی - نژادی او، و نه خصایل اکتسابی‌اش تعیین می‌شود و همه فرهنگ‌ها، صرف‌نظر از دیدگاه‌های اخلاقی‌اشان و اینکه چگونه با مردمشان رفتار می‌کنند، چقدر ملتزم به موازین و اصول اخلاقی هستند، و چه میزان درستکاری سیاسی را پیشه می‌کنند، ارزشی برابر دارند. چندفرهنگ‌باوری بر این عقیده است که هویت قومی باید معیار اساسی در تصمیم‌گیری‌های آموزشی و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی باشد. چندفرهنگ‌باوری با این اعتقادات و آموزه‌هایش کشور را به مجمعی از گروه‌های مجزا و مستقل از یکدیگر که صرف‌نظر از بعد اخلاقی فرهنگ‌هایشان برای نیل به قدرت با یکدیگر رقابت می‌کنند، تبدیل می‌نماید (اسپینر، ۲۰۰۶: ۲۰۹).

نقد دیگری که از منظر کارکردی متوجه چندفرهنگ‌باوری می‌باشد، ناظر به وجه خاص‌گرایانه و کارکرد ضدانسجامی آن در رابطه با موضوع شهروندی است. از این منظر چندفرهنگ‌باوری چون با رهیافت تمایزمحور خود، درصدد ایجاد جامعه‌ای با چندین فرهنگ متمایز و متفاوت است، به شدت شهروندی عام‌گرا و جهان‌شمول را تهدید می‌کند. در چنین جامعه‌ای مردم واجد خصایص عام‌گرایانه نبوده و به مسئولیت‌های شهروندی علاقه‌ای ندارند و به دنبال ساختن شرایط بهتر برای همگان



نیستند. به قول اسپینر آنان کمتر به این نکته که سیاست‌های عمومی چگونه منافع همه مردم را، صرف‌نظر از تمایزات هویتی‌اشان، متأثر می‌سازد فکر می‌کنند و دغدغه نشان می‌دهند (ص ۶۶).

به بیان دیگر، چندفرهنگ‌باوری توانایی شهروندان را به منظور ایفای مسئولیت‌هایشان به عنوان شهروندان دموکراتیک دچار فرسایش می‌سازد و قابلیت و ظرفیت آنان را برای برقراری ارتباط متقابل، اعتماد به دیگران، همکاری با آنان و ارتقای احساس همبستگی بین گروه‌های مختلف تقلیل می‌دهد. دلیل این امر آن است که اگر گروه‌های مجزا از هم ترغیب شوند که به مقوله «تفاوت» اصالت بخشند و اختلافات به جای اشتراکات بین آنها اولویت و مرکزیت یابد، تمایل و جدیت آنان برای نیل به جامعه برادرانه، همسته و نودوستانه متشکل از همه مردم و نگران سرنوشت همه آنان، تضعیف خواهد شد (گل‌زور، ۱۹۸۳: ۲۲۷). بدین ترتیب شهروندی گروه - محور و تمایزگرا نمی‌تواند کارکرد حیاتی انسجام‌بخش از خود به نمایش بگذارد؛ زیرا در جامعه گروه - محور چندفرهنگی، عنصر و مؤلفه پیونددهنده و همسته‌ساز مهمی وجود نخواهد داشت که موجب همبستگی بین گروه‌ها شده و از شکل‌گیری بی‌اعتمادی و در نهایت خصومت و منازعه ممانعت به عمل آورد. شهروندی تمایز - محور نمی‌تواند عامل تکوین تجارب مشترک و مناسبات همکارانه بین گروه‌های هویتی شود و به جای آنکه عامل تقویت همگرایی و وحدت باشد، موجب واگرایی و ناهمسازی خواهد شد.

البته هرچند تأکید چندفرهنگ‌باوری بر عنصر عدالت از محسنات آن به حساب می‌آید؛ اما باید توجه داشت که تأکید صرف آن بر عنصر عدالت نمی‌تواند سلامت و ثبات را برای جوامع به ارمغان آورد. سلامت و ثبات جوامع چندفرهنگی، نه فقط به انصاف‌گرایی و عدالت‌پیشگی نهادهای اساسی آنها و عدالت‌محوری سیاست‌هایشان، بلکه به شناسه‌ها و دیدگاه‌های شهروندان و میزان تعامل آنان با یکدیگر، نیز بستگی دارد. این امر همچنین به هویت شهروندان، و اینکه چگونه به اشکال مختلف هویت‌های ملی، محلی، قومی و دینی می‌نگرند، به توانایی رواداری و تحمل دیگران و همکاری با کسانی که فرهنگی متفاوت از آنها دارند، به میزان اعتمادی که به دیگران نشان می‌دهند و به تمایل آنان برای مشارکت در فرایند سیاسی به منظور ارتقای منافع عمومی و پاسخ‌گوسازی مقامات سیاسی، و احساس عدالت و تعهد به توزیع عادلانه منابع برای کل شهروندان و نه فقط منافع گروه خود، نیز بستگی دارد. بدون برخورداری از شهروندانی با این ویژگی‌ها، توانایی دموکراسی چندفرهنگی برای انجام موفقیت‌آمیز کارکردهایش به شدت تقلیل می‌یابد.

این نوع چندفرهنگ‌باوری ممکن است به دولت علاقه نشان دهد؛ اما علاقه‌اش اصیل و ذاتی نیست؛ بلکه با رویکردی ابزارگری و تا آنجا امتداد می‌یابد که دولت از گروه‌های هویتی حمایت مادی و معنوی به عمل آورد و آنان را برای نیل به اهدافشان یاری برساند. به عبارت دیگر حمایت چندفرهنگ‌گرایان از دولت به خاطر رویکرد ابزارگرایانه آنهاست نه اینکه دولت نزد آنان از اصالت و اعتبار ذاتی برخوردار باشد. از سوی دیگر، اصالت هویت نیز نزد چندفرهنگ‌گرایان مورد تردید و خدشه قرار می‌گیرد؛ بدین معنی که گروه هویتی فقط به این دلیل هویتش را حفظ می‌کند که بتواند از مزایای سیاسی و امتیازات اقتصادی ناشی از ملاحظات خاص گرایانه هویتی برخوردار گردد. به عبارت دیگر حفظ هویت به عنوان هدفی اصیل به امری ابزارگری تبدیل می‌شود. بنابراین در چندفرهنگ‌باوری، با مرکزیت‌یافتن گروه و اصالت‌یابی هویت متمایز گروهی، ایده جهان‌شمول‌گرای شهروندی رنگ می‌بازد.

رابطه بین سیاست چندفرهنگی و روابط نیروهای اجتماعی نیز از جمله نکاتی است که به نقد چندفرهنگ‌باوری انجامیده است. توضیح اینکه از دیدگاه منتقدین، سیاست چندفرهنگی و تقاضا برای شناسایی، تنها زمانی آثار عملی خواهد داشت که ملاحظات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به طور توأمان مد نظر قرار دهد. در غیر این صورت چندفرهنگ‌باوری برای برخی گروه‌ها فاقد جاذبه خواهد بود. به عبارت دیگر شناسایی فرهنگی برای گروه‌هایی که تحت استثمار شدید قرار دارند یا در مناطق حاشیه‌ای شهر یا مناطق دورافتاده زیست می‌کنند و یا از بازار کار اخراج و طرد شده‌اند و در یک کلام جزو اقشار فرودست جامعه باشند، فاقد جاذبه و اولویت است. وقتی مسأله فقر و حضور پررنگ فقر در اجتماع در میان باشد، صحبت از چندفرهنگ‌باوری نامربوط و فاقد اولویت می‌نماید. در واقع اگر چندفرهنگ‌باوری به فرهنگ محدود شود، همواره این خطر وجود دارد که به عنوان یک سیاست در خدمت گروه‌هایی باشد که از نظر پایگاه اجتماعی و وضعیت اقتصادی در موقعیت مناسبی قرار دارند. به بیان دیگر، چندفرهنگ‌باوری برای گروه‌هایی که از نظر اقتصادی و اجتماعی با مشکلات عدیده همچون فقر و بی‌سوادی مزمن دست و پنجه نرم می‌کنند، و موضوع شناسایی فرهنگی برای آنان در اولویت قرار ندارد یا تنها اولویت نیست، نامناسب ارزیابی می‌شود و می‌تواند به نابرابری‌های اجتماعی که مانع شناسایی اقلیت‌هاست بیانجامد و طبیعی است که نتیجه نابرابری شدید اجتماعی، تشدید منازعات و خصومت‌ها خواهد بود. بنابراین به منظور نیل به توازن و تعادل بین نیروهای اجتماعی و طرح‌ریزی سیاستی



همه‌جانبه، چندفرهنگ‌باوری باید بخشی از سیاست گسترده‌تری باشد که ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را شامل شود. در غیر این صورت گفتمان و سیاستی است که فقط منافع گروه مسلط و برخوردار را تأمین می‌کند و به شکاف فزاینده طبقاتی و تحکیم گسست‌های اجتماعی می‌انجامد (ویه و یورکا، ۱۹۹۸: ۹۰۵).

از دیگر انتقادهایی که به چندفرهنگ‌باوری می‌توان وارد کرد، این است که این نگره فکری، با تمسک به ضرورت صیانت از مؤلفه‌های فرهنگ اقلیتی، در صدد حفظ، احیا و تقویت عناصر و عوامل سنتی بر می‌آید و از این طریق به نیرویی برای محافظه‌کاری و مقاومت در برابر تغییرات و مخالفت با آن از یک سو، و طایفه‌گرایی، قبیله‌سالاری و حامی‌پروری<sup>۱</sup> از سوی دیگر، مبدل می‌شود. به بیان دیگر، چندفرهنگ‌باوری از ترس تضعیف، تهدید و کم‌رنگ‌شدن یا غفلت از ممیزه‌های فرهنگ گروه‌های اقلیت، نمی‌تواند از تحول، نوسازی و نوگرایی استقبال نماید و در نتیجه، علاوه بر بالکانیزه کردن جامعه، ناخواسته روح محافظه‌کاری و مقاومت در قبال تغییر را ترویج می‌نماید.

### نتیجه‌گیری

چندفرهنگ‌باوری مفهومی تازه‌وارد به قاموس سیاست و مطالعات فرهنگی است که زمینه‌بندی، زمان‌پروردگی، اغتشاش و پراکندگی مفهومی و تکثر معنایی از مختصات آن است. در عین حال به رغم فقدان تعریف اجماعی، به رسمیت شناختن تفاوت و تنوع فرهنگی در حوزه عمومی، نفی سیاست‌های همانندسازی و ارج‌گذاری به گروه‌های فرهنگی مغفول، مطرود یا حاشیه‌ای، در قلب تعریف چندفرهنگ‌باوری قرار دارد. با این همه، چندفرهنگ‌باوری فاقد رهیافت واحد و جهان‌شمول بوده و از منظر ایدئولوژی، سیاست و گفتمان قابل تجزیه و تحلیل است.

این انگاره فکری و منظومه سیاست‌گذاری، در سال‌های اولیه عمر خود، با تأثیرپذیری از ترکیب نوظهور انسانی و جمعیتی کشورهای مهاجرپذیر که از امواج مهاجرت بین‌المللی به این کشورها نشأت گرفته بود، بر حقوق و امتیازات اقلیت‌های مهاجر تمرکز کرد؛ اما بعدها ابعاد آن گسترش یافت و کلیه اقلیت‌های قومی، نژادی، جنسی و کلیه اشکال محرومیت و تبعیض ناشی از تمایزات فرهنگی را دربر گرفت.

علاوه بر مهاجرت بین‌المللی، عوامل دیگری همانند واکنش طبیعی و مقاومت هویت‌محور برخی کشورهای جهان سوم در عصر پسااستعمار در مقابل سیاست‌های



یکسان‌ساز نظم نوین جهانی، انقلاب اطلاعات و ارتباطات و بعضی تحولات جامعه شناختی از قبیل زوال سلسله‌مراتب اجتماعی سنتی مبتنی بر افتخار و جانشینی آن به وسیله نظم اجتماعی مبتنی بر شأن و کرامت و دیگری، ظهور و تعمیق سیاست تفاوت، که تبعیض‌زدایی و نفی شهروندی سلسله‌مراتبی و شناسایی خاص‌بودگی افراد و گروه‌ها را به دنبال داشت، به تکوین و گسترش پرشتاب چندفرهنگ‌باوری کمک شایانی نموده‌اند.

چندفرهنگ‌باوری اگرچه مدافعان جدی داشته و دارد، اما منتقدین زیادی نیز از منظر معناشناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و کارکردی آن را مورد نقد قرار داده‌اند. این مقاله با رویکردی انتقادی و با محور قرار دادن نقدهای کارکردی، تأثیر آن را بر موضوع همبستگی و انسجام ملی مورد توجه قرار داده و بدین نتیجه رسیده است که چندفرهنگ‌باوری با تأکید بر تمایزات گروهی و برجسته‌سازی عنصر هویت و گروه‌بندی‌های فروملی، کارکردی انسجام‌زدا می‌یابد و با تشدید بالکانیزه‌کردن جامعه، خیزش نوقبیل‌گرایی، ترویج روح محافظه‌کاری و تغییرستیزی و تقلیل بنیادهای اعتماد بین گروه‌های هویتی، همبستگی ملی را تضعیف می‌کند. علاوه بر این، چندفرهنگ‌باوری با مشروع‌دانستن تقسیم‌بندی شهروندان در امتداد تمایزات هویتی و اصالت‌بخشیدن به تفاوت‌ها به جای تکیه بر اشتراکات، وحدت اجتماعی را خدشه‌دار می‌کند و به مسابقه قدرت و تشدید خصومت بین گروه‌های فرهنگی، سیاسی‌شدن اقلیت‌ها و تضعیف ثبات سیاسی و اجتماعی می‌انجامد.

سخن آخر اینکه پیش از هرگونه شیفتگی نسبت به این انگاره فکری و تصویربرداری غیرنقادانه و بدون ملاحظه اقتضانات و ویژگی‌های انحصاری و بومی جوامع به‌طور عام و کم‌توجهی به تفاوت‌های ماهوی جامعه ایران با جوامع مهاجرپذیر غربی به طور خاص، پذیرش، دفاع و یا اجرای آن در حوزه‌های مختلف فکری و گفتمانی و تجویز راهبردها و سیاست‌گذاری عملی از سوی سیاستمداران و یا تقاضای آن از ناحیه اعضا و حاملان فرهنگ‌های مختلف، عاری از واقع‌بینی و دور اندیشی خواهد بود. بدیهی است که گزینش رهاوردهای مثبت چندفرهنگ‌باوری و آمیزش آن با ممیزه‌های بومی، که کاری بسیار دشوار ولی ممکن است، می‌تواند جامعه ایران را از آسیب‌ها و محدودیت‌های چندبعدی چندفرهنگ‌باوری برون‌زا و وارداتی مصون نگه دارد.

## فهرست منابع :

- ۱- ایزنبرگ، اویگیل (۱۳۸۳): «اعتماد، سیاست چندفرهنگی و نارضایتی سیاسی»، ترجمه نصراللهی آذر، خضر، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره دوم، شماره ۲۴، ۳۱۹-۳۴۰.
- ۲- حسینی بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۷۹): «تعدد فرهنگی و سیاست: صورت مسأله»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۶، صص ۵۹-۷۲.
- ۳- میلر، دیوید (۱۳۸۳): ملیت، ترجمه داوود غراباق زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- ۴- واتسون، سی. دبلیو (۱۳۸۳): کثرت‌گرایی فرهنگی، ترجمه حسن پویان، تهران: مرکز بازشناسی ایران و اسلام.
- 5- Cashmore, Ellis (1996); *Dictionary of Race and Ethnic Relations*, 4<sup>th</sup> edition. London: Routledge.
- 6- Glazer, Nathan (1983), *Ethnic Dilemmas: 1964-1982*, Cambridge: Harvard University Press.
- 7- Goldberg, David T, (1995); *Multiculturalism; A Critical Reader*, London: Blackwell Publishing Ltd.
- 8- Joppke Christian and Lukes, Steven. (1999); *Multicultural Questions*, London: Oxford University Press.
- 9- Karakayali, Serhat (2005); "The Limits of Multiculturalism, Transit, Migration", *Culture and the Nation State*, Volume 1, Issue 1.
- 10- Kymlicka, Will, (1995), *Multicultural Citizenship*. Oxford: Oxford University Press.
- 11- Parekh, Bhikhu, ( 1994); "Cultural Pluralism and the Limits of Diversity", *Alternatives*, 20/3: 431-57.
- 12- Radtke, F-O (2001); "Multiculturalism: Sociological Aspects", in: Neil Smelser and Paul B. Baltes, (eds), *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, 15: 10184-9, Oxford: Elsevier Science Ltd.
- 13- Ross, Poole, (1999), *Nation and Identity*, London: Rutledge.
- 14- Rex, John, (1998); *Ethnic Minorities in the Modern Nation State*, London: Macmillan.
- 15- Shachar, Ayelet, (2001); "Two Critiques of Multiculturalism", *Cardozo Law Review*. Volume 23, Issue 1: 253-297.
- 16- Spencer, Stephen (2006); *Race and Ethnicity, Culture, Identity and Representation*, U.S.A: Routledge.
- 17- Spinner Halev, Jeff, (1999); "Cultural Pluralism and Partial Citizenship", in *Multicultural Questions*.
- 18- Stevenson, Nike, (2001); *Culture and Citizenship*, London: Sage Publications.
- 19- Wieviorka, Michel, (1998), "Is Multiculturalism the Solution?" *Ethnic and Racial Studies*, Volume 21 Number 5 September 1998, pp 881-910.
- 20- Tiryakian, Edward A (2003); "Assessing Multiculturalism Theoretically: E Pluribus Unum, Sic et Non", *International Journal on Multicultural Societies (IJMS)*, Vol.5, No.1: 20-39.
- 21- Ward, Cynthia (1991); "The Limits of Liberal Republicanism: Why Group-Based Remedies and Republican Citizenship Dont Mix", *Columbia Law Review*. 91/3: 581-607.
- 22- Wieviorka, Michel, (1998); *Is Multiculturalism the Solution?* London: Sage Publications.
- 23- Willet, Cynthia, (1996); *Theorizing Multiculturalism, A Guide to the Current Debate*.
- 24- Young, Iris Marion (1990); *Justice and the Politics of Difference*, Princeton: Princeton University Press.